همرزم شهید شاهرخ ضرغام در گفت‌وگو با «جوان» از چگونگی تحول «حرّ انقلاب» می‌گوید

خدا در بزنگاه دست شاهرخ را گرفت و عزیزش کرد

احمد محمدتبریزی

ماجرای حضور لوطی‌ها و داش‌مشتی‌ها در جنگ یکی از جذاب‌ترین اتفاقات دفاع مقدس است. توابین و کسانی که در یک لحظه متحول شده و زندگی‌شان در گذشته را پشت سر گذاشته بودند با ایمانی راسخ راهی جبهه شدند. افرادی شجاع و دلاور که در مردی و مردانگی کم نمی‌گذاشتند. در نخستین روزهای جنگ در کنار دیگر نیروهای مردمی مشغول دفاع از کشور شدند و سهم زیادی در خراب کردن نقشه‌های دشمن داشتند. شهید سیدمجتبی هاشمی با گرد آوردن این نفرات در گروه فدائیان اسلام به آنها انسجام بخشید و بر توان‌شان افزود. نماد این گروه، شهید شاهرخ ضرغام است. جوانی ورزشکار با هیکلی رشید که سر آمد لوطی‌های تهران بود. تحول او حرف‌های زیادی در دلش دارد. شهید ضرغام پس از تحول، راهی جبهه شد. حضور او تأثیر بسیار زیادی در جبهه داشت و علاوه بر اینکه به رزمندگان اعتماد به نفس می‌داد موجب رعب و وحشت بعثی‌ها هم شده بود. شهید ضرغام معروف به «حرّ انقلاب»، در ۱۷ آذر ۱۳۵۹ در دشت‌های شمال آبادان به شهادت رسید. گلولهٔ تیربار تانک دقیقاً به سینه شهید ضرغام اصابت کرد و دیگر هیچ‌گاه پیکرش پیدا نشد. سردار حاج‌قاسم صادقی از نیروهای گروه فدائیان اسلام است که خاطرات زیادی از بودن در کنار شهید ضرغام دارد. صادقی در گفت‌وگو با «جوان» از مسیر زندگی حر انقلاب تا شهادت می‌گوید.

ماجرای توبه کردن و برگشتن شهید ضرغام از کجا شروع شد؟

من پس از چند سال توانستم با برادر شاهرخ ضرغام صحبت کنم و ایشان نکات جالبی از زندگی شهید را تعریف کرد. برادر شهید گفت که برادرم قبل از انقلاب بادیگارد یکی از خوانندگان زن بود و رفته رفته وقتی بیشتر پای منبر سخنرانان آن زمان می‌نشیند زمینه‌های تحول در او به وجود می‌آید. در یکی از جلساتی که شاهرخ حضور داشته سخنران می‌گوید در بین شما کسی هست که بخواهد توبه کند و حر شود، چون حر هم توبه کرد و اولین نفری بود که به امام حسین(ع) پیوست. شاهرخ پس از تمام شدن صحبت‌ها، پیش حاج‌آقا می‌رود و معنی توبه کردن را می‌پرسد؟ حاج‌آقا می‌گوید توبه یعنی از گناه برگشتن. شاهرخ می‌گوید الان باید چه کار کنم. حاج‌آقا جواب می‌دهد یک سفر به مشهد برو. شاهرخ می‌گوید من می‌خواهم توبه کنم چرا باید به مشهد بروم؟ حاج‌آقا می‌گوید برای آدم شدن باید به مشهد بروی، فقط باید با شرط به مشهد بروی. می‌گوید چه شرطی؟ حاج‌آقا می‌گوید یک، اگر رفتی تا به تو اجازه نداده‌اند وارد حرم نشو. دو، تا صاحبخانه را ندیده‌ای چیزی نگو چون صاحبخانه امام رضا(ع) است. سه، چون امام رضا(ع) صاحبخانه است هر کاری که کردی را به امام بگو. مادر شهید تعریف می‌کرد یک روز بعد از ظهر به خانه آمد و گفت ننه بیا با هم به مشهد برویم. مادر از این کار شاهرخ تعجب می‌کند. خلاصه بعد از چند روز به همراه مادر و برادرش به مشهد می‌رود. شاهرخ از پله‌های مسجد گوهرشاد که داخل می‌شود سینه‌خیز تا در طلاکوب جلوی صریح می‌رود و همان جا می‌نشیند. شهید ضرغام پس از چند دقیقه رو به ضریح می‌کند و سرش را پایین می‌اندازد. وقتی رفتار دیگر زائران را می‌بیند با تعجب از برادرش می‌پرسد که زائران چه می‌گویند. او هم توضیح می‌دهد که زائران از امام رضا(ع) اجازه می‌گیرند. شاهرخ به یاد صحبت‌های حاج‌آقا می‌افتد. شاهرخ آنقدر جلوی در می‌نشیند تا قطرات اشک از چشمانش جاری می‌شود تا جایی که مثل ابر بهار شروع به گریه کردن می‌کند. ناخودآگاه به صورت نیم‌خیز بلند می‌شود و دست‌هایش را رو به ضریح بلند می‌کند و می‌گوید امام رضا(ع) من را ببخش، دیگر خلاف نمی‌کنم، حاجی گفته اگر می‌خواهم آدم شوم باید پیش شما بیایم. شهید ضرغام همان‌جا توبه می‌کند و پاک می‌شود. برادرش تعریف می‌کرد پیرمردی برای رسیدن به ضریح توانایی و امکانش را نداشت. شهید ضرغام پیرمرد را روی شانه‌هایش گذاشت و خودش را به ضریح رساند و ۲۰ دقیقه همان جا ماند. کسی نفهمید شاهرخ چه گفت و چه کرد. پیرمرد در آخر رو به شاهرخ گفت الهی عاقبت به‌خیر شوی. یقین دارم امام رضا(ع) نگاهش را به شاهرخ کرد و او از بیرون و درون پاک شد. آن پاک شدن شاهرخ همانا، رخ شاه شدن همانا.

در مبارزات انقلابی فرد فعالی بود؟

اوایل در جریان مبارزات انقلابی، خیلی آدم انقلابی نبود ولی دلش با انقلابی‌ها بود و رفته رفته به صف‌شان پیوست. تا اینکه انقلاب پیروز شد و وقتی غائله کردستان پیش می‌آید جزو اولین نفراتی است که خودش را به منطقه می‌رساند. در تیر ۱۳۵۸ از سپاه حکم می‌گیرد و به همراه صد نفر دیگر به کردستان می‌رود. یکی از نیروهایش تعریف می‌کرد در قصرشیرین بیسیم‌چی‌اش شهید می‌شود. شاهرخ یک بلندگوی دستی دستش می‌گیرد و به یکی از بچه‌های عرب‌زبان می‌گوید به بعثی‌ها بگوید چرا رفیقم را شهید کردید و اگر مردید بیایید با خودم بجنگید. جنگ که شروع شد با مینی‌بوس دم میدان هفت‌حوض می‌ایستاد و برای کردستان نیرو جمع می‌کرد. افرادی مثل شاهرخ سر بزنگاه رسیدند. اینها در ذات‌شان چیزهایی داشتند که خدا سر بزنگاه دستشان را می‌گرفت. چشم شاهرخ اجازه نمی‌داد کسی در محل به ناموس کسی بد نگاه کند. گوشش اجازه نمی‌داد غیبت کسی را بشنود. حدیث داریم که گوش و چشمت را سالم و پاک نگه دار خدا به یاری‌ات خواهد آمد. یک روز برف زیادی روی زمین نشسته بود، شاهرخ دم در خانه‌ای می‌رود و برف‌ها را کنار می‌زند تا راه را برای کسی باز کند. برادرش تعریف می‌کرد شهید ضرغام پیرمردی با لباس مندرس را دیده که در پیاده‌رو نشسته است. پیرمرد را بلند می‌کند و کاپشن خودش را به او می‌دهد و در جیبش پول می‌گذارد و می‌گوید برو تا شرمنده زن و بچه‌ات نشوی. برادرش همان جا می‌گوید این همه آدم آمده و رفته چرا کسی او را ندیده است؟ شهید در جواب می‌گوید خدا نظر کرد تا ما او را ببینیم. اینها مصداق بارز همان شعر هستند که ما مدعیان صف اول بودیم، از آخر مجلس شهدا را چیدند. قرآن می‌گوید همه آدم‌ها فطرتاً پاک هستند. غرور، کبر، ریاکاری، منیت آدم را از اوج عزت به حضیض ذلت می‌آورد. یک بار زنی سنی مذهب که کتاب شهید را خوانده بود پیش من آمد و گفت من را به جایی که شهید مفقودالاثر شده ببر تا من از او تشکر کنم، او در زندگی خیلی به کمکم آمده است. امروز محل شهادت شاهرخ امامزاده شده است.

> یک طیف از افراد از رزمندگان داش‌مشتی و لوطی پرهیز می‌کردند و می‌گفتند اینها اخلاق به‌خصوصی دارند و از آنها دور می‌شدند. یک طیف هم دوست داشتند به جمع‌شان بپیوندند. چون مرام و بیان‌شان برای عده‌ای جذاب بود و دوست داشتند کنارشان زندگی کنند. عده‌ای دوست داشتند در کنار این نیروها مرام و مردانگی یاد بگیرند

مردم چنین شهدایی را بیشتر دوست دارند.

زائرانی می‌آیند و می‌گویند چندین بار داستان زندگی شاهرخ را خوانده‌ایم و هر بار لذت برده‌ایم. این مثبت و منفی‌های زندگی شهید برای مردم خیلی جذابیت دارد. شاهرخ آدم منفی بود که مثبت شد و این برای همه اقشار جامعه جذاب است. قرآن می‌فرماید ما بدی‌هایتان را به خوبی تبدیل می‌کنیم. اگر همه بدانند خدا تا چه اندازه ارحم‌الراحمین است سمت او می‌روند. خدا می‌فرماید ما توبه‌کنندگان را دوست داریم و چنین بندگانی مثل شاهرخ در نزد خدا عزیز هستند. روزهای اول جنگ سه تیپ آدم در جبهه‌ها حضور داشتند. یک عده برای ناموسشان می‌آمدند، یک عده برای وطن‌شان عازم جبهه می‌شدند و یک عده هم برای دین‌شان به جبهه می‌آمدند. آنها که دین داشتند برای ناموس و وطن هم می‌آمدند. ارتشی‌های روزهای اول جنگ بیشتر به عشق وطن پا به جبهه می‌گذاشتند. طیف دیگر از ارتشی‌ها هم برای جوانان نقش زیادی داشت و آنها را از نیستی به هستی رساند.

دید و نگاه چنین نفراتی به جنگ چگونه بود؟

روزهای اول جنگ سه تیپ آدم در جبهه‌ها حضور داشتند. یک عده برای ناموسشان می‌آمدند، یک عده برای وطن‌شان عازم جبهه می‌شدند و یک عده هم برای دین‌شان به جبهه می‌آمدند. آنها که دین داشتند برای ناموس و وطن هم می‌آمدند. ارتشی‌های روزهای اول جنگ بیشتر به عشق وطن پا به جبهه می‌گذاشتند. طیف دیگر از ارتشی‌ها هم برای دین و وطن هم پیدا کردند. البته حرف امام نیز خیلی رویشان تأثیر گذار بود. در کنار این موارد، بسیاری از جوانان با حرف امام وارد جبهه شدند و حضور در جبهه را برای خودشان تکلیف دانستند. آن زمان امام فرمود دزدی آمده و سنگی انداخته و موضوع جنگ و تجاوز دشمن را با زبان لوطی‌ها و داش‌مشتی‌ها تعریف کرد. شهید ضرغام در گروهی حضور داشتند که اکثریت را داش‌مشتی‌ها تشکیل می‌دادند. گاهی نیروها می‌گفتند ما از شاهرخ می‌ترسیدیم ولی چنان نمازی از او دیدیم که از کس دیگری ندیده بودیم. شهید رستمی نیز چنین شخصیتی داشت. رزمندگان تعریف می‌کردند که چهره شهید رستمی به گونه‌ای بود که می‌دانستند ایشان شهید خواهد شد و به اصطلاح نوربالا می‌زد. این شهدا به جبهه می‌آمدند و متحول می‌شدند. جبهه همه اینها را پاک می‌کرد. شهدا اول پاک می‌شدند بعد پر می‌کشیدند. کسی را داشتیم که در عرض یک هفته نمازخوان شده و بعد به شهادت رسیده است. نیرویی برای حضور در جبهه از زندان آزاد می‌شد و در جبهه توبه می‌کرد و کاملاً مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کرد. رزمندگان در جبهه همدیگر را پیدا کردند و در خوبی از هم سبقت می‌گرفتند.

چرا شهید ضرغام در میان شهدا آن‌قدر محبوب و معروف شد؟

شاهرخ از قدیم سرشناس تهران بود. در شرق تهران کسی حریفش نمی‌شد، کلانتری‌ها هم از او حساب می‌بردند. مثل شهید حججی خیلی‌های دیگر شهید شده بودند ولی خدا دوست داشت حججی را رو کند. شهید ضرغام هم چنین چیزی داشت. خدا به شهید ضرغام عزت داد و الان خیلی‌ها از شاهرخ حاجت می‌گیرند.

اگر انقلاب نمی‌شد مسیر زندگی شهید ضرغام و دیگر جوانان آن نسل چگونه می‌شد؟

اگر انقلاب نمی‌شد جو جامعه به سمت دیگری می‌رفت. قبل از انقلاب هدف و آرمانی نداشتیم و به کارهای نه چندان مهم مشغول بودیم. به نوعی در گیر مشغولیت‌های کاذب بودیم. شاهرخ در وادی ورزش بود. کشتی گیر مثبت صد کیلو بود و در رشته خودش سرشناس بود. عدالتخواهی و حق‌طلبی شاهرخ را کسی نداشت. یک بار به من یک کشیده محکم زد که بعد آمد از من معذرت‌خواهی کرد. الان که از او کتک خورده‌ام برایش کار می‌کنم. یک بار در منطقه، ماشین برایمان غذا آورد که راننده‌اش شهید می‌شود. ماشین توسط ستاد، تحویل من شد و شاهرخ این را نمی‌دانست. سر گرفتن ماشین از من یک بحث و درگیری پیش آمد. شاهرخ به من می‌گفت ماشین را بده و من می‌گفتم نمی‌دهم که یک کشیده به گوشم زد. بعد پیش آقای صندوقچی رفتیم و او گفت من ماشین را تحویل صادقی داده‌ام. مقرمان در هتل کاروانسرای آبادان بود. مدتی گذشت و نیروها می‌خواستند برای عملیات به جلو بروند. در راه شاهرخ می‌گوید دور بزنید و من باید به عقب برگردم چون یک بدهی دارم که باید آن را بدهم. نیروها می‌گویند در منطقه بدهی کجا بود که شاهرخ می‌گوید من یک روز به پسری سیلی زدم و باید از او حلالیت بگیرم. شهید ضرغام چنین روحیه و مرامی داشت و من این روحیه را در وجود همه ندیدم.

وقت‌شان در جبهه چطور سپری می‌شد؟

در گروه‌مان بچه مثبت هم داشتیم و به نوعی از همه قشری در گروه فدائیان اسلام حضور داشتند. کسانی داشتیم که نماز شب هم می‌خواندند. شاهرخ تا نیمه‌های شب دنبال آتش روشن کردن و صحبت کردن با دیگران و گفتن خاطراتش بود. همراه دیگر نیروها خاطرات زندگی‌شان را می‌گفتند و موقع نماز که می‌شد و صدای اذان از رادیو می‌آمد امثال شاهرخ بقیه را بیدار می‌کردند و خودشان تازه می‌گرفتند می‌خوابیدند. اما همین‌ها رفته رفته تغییر رویه دادند و دیگر در انجام تکالیف‌شان کوتاهی نمی‌کردند. یک بار به عالمی گفتم شاهرخ گاهی با کفش نماز می‌خواند و اگر کسی به او می‌گفت درست نیست با کفش نماز بخوانی، می‌گفت خدایی که من دیدم این نماز را از من قبول می‌کند. شاهرخ خدا را از دید خودش با عشق و علاقه دیده بود. خدای هر کسی ممکن است چیزی باشد، یکی قدرت، یکی ثروت، یکی زیبایی و این موارد شخص را از خدای حقیقی و معبود دور کند. شاهرخ خدای حقیقی را با چشم دل دیده بود و با خدا عاشقی می‌کرد.

> مثبت و منفی‌های زندگی شهید برای مردم خیلی جذابیت دارد. شاهرخ آدم منفی بود که مثبت شد و این برای همه اقشار جامعه جذاب است. قرآن می‌فرماید ما بدی‌هایتان را به خوبی تبدیل می‌کنیم. اگر همه بدانند خدا تا چه اندازه ارحم‌الراحمین است سمت او می‌روند. خدا می‌فرماید ما توبه‌کنندگان را دوست داریم و چنین بندگانی مثل شاهرخ در نزد خدا عزیز هستند

اینها خدا را آن‌طوری که بود، می‌دیدند. گاهی برخی برای ریا نماز می‌خواندند و در کنارش غیبت می‌کردند و از بیت‌المال می‌خوردند و تهمت می‌زدند. خدا می‌گوید وای به حال چنین افرادی. امثال شاهرخ به باور قلبی و حقیقی درباره خدا، عبادت و پرستش رسیده بودند. آیت‌الله مشکینی می‌گفت من حاضرم ۶۰ سال عبادتم را بدهم و دو رکعت نماز اینها را بگیرم. این را هم بگویم که عاقبت به‌خیری شاهرخ به دعای خیر مادرش هم ربط دارد. من با مادر شاهرخ صحبت می‌کردم و ایشان می‌گفت بچه‌ام رستم بود. شاهرخ در زندگی‌اش ریزه‌کاری‌های زیادی انجام داده که خدا در بزنگاه دستش را گرفت. خدا خیر این افراد را ذره ذره جمع می‌کند. امثال شاهرخ این یک ذره‌ها را زیاد داشتند که خدا در آخر او را خرید.

رزمندگان و فرماندهان دیگر چه دیدی نسبت به شاهرخ و رزمندگانی مثل او داشتند؟

دو طیف بودند. یک طیف از این رزمندگان داش‌مشتی و لوطی پرهیز می‌کردند و می‌گفتند اینها اخلاق به‌خصوصی دارند و از آنها دور می‌شدند. یک طیف هم دوست داشتند به جمع‌شان بپیوندند. چون مرام و بیان‌شان برای عده‌ای جذاب بود و دوست داشتند کنارشان زندگی کنند. عده‌ای دوست داشتند در کنار این نیروها مرام و مردانگی یاد بگیرند. مثلاً اگر سفره می‌انداختیم شاهرخ بازی می‌کرد تا همه شام بخورند. یا اگر جلو می‌رفتیم سینه سپر می‌کرد تا تیر به او بخورد. اگر به دل شاهرخ می‌افتاد که طرف جربزه دارد او را قبول می‌کرد. جربزه داشتن برایشان خیلی اهمیت داشت. گروه‌شان آن اوایل چند نفر بیشتر نبود و به مرور از سراسر کشور آمدند و همدیگر را پیدا کردند. این رزمندگان با تمام وجود هستی‌شان را آورده بودند. یکی از اینها قمه‌کش بود و می‌گفت قداره‌بند بودم و در بازار کسی حریفم نمی‌شد. تعریف می‌کرد در ۱۰ سالگی پدرم را از دست دادم و یک روز خواب دیدم در جلسه‌ای که سخنرانش امام علی(ع) بود ایشان به من اشاره کردند که بیاید و مداحی کند. آن شخص می‌گفت من قبلاً مداحی کرده بودم ولی از آن فضا دور شده بودم همین که این را به من گفت اشک از چشمان جاری شد و از خواب پریدم.

پس از آن راهی مشهد شدم و قمه را همان‌جا گذاشتم و گفتم امام رضا من دیگر دنبال این کارها نمی‌روم. همین شخص بعداً محافظ امام می‌شود. اینها چیزی از درون دارند و خدا هم هوایشان را دارد و جذبشان می‌کند.

پس از شهادت سیدمجتبی هاشمی وضعیت گروه فدائیان اسلام چگونه می‌شود؟

من یک سال با سیدمجتبی کار کردم. ما هم دکتر در گروه‌مان داشتیم، هم لوطی و داش‌مشتی. از نماز شب خوان داشتیم تا خلافکار قدیمی. همه توبه‌کننده بودند. پس از اینکه در آبادان یک سال به دفاع پرداختیم حدود ۵۰۰ شهید دادیم. سه شهید داشتیم که پدر و پسر و نوه بودند. چهار برادر شهید داشتیم. دانش‌آموز، دانشجو، روحانی، شغل آزادی و همه‌گونه آدم در گروه داشتیم. قبل از شکست حصر آبادان شهید چمران به اینجا آمد و با شهید چمران جلسه گذاشتیم تا یک گروه شویم. چون فرمانده دو گروه اعتقاد به جنگ چریکی داشتند. سیدمجتبی و شهید چمران به خاطر کمبود امکانات و تسلیحات اعتقاد به جنگ نظامی به صورت گسترده نداشتند. بیشتر به جنگ پارتیزانی و چریکی اعتقاد داشتند. بعد از اینکه چمران شهید شد و بعد از آن در تیرماه بنی‌صدر فرار کرد، یک اتحاد و پیوند میان ارتش و سپاه به وجود آمد. به ما اعلام کردند زیر نظر سپاه یا ارتش بروید اما شهید هاشمی این موضوع را قبول نکرد. از ما شکایت کردند و دادسرا گفت تمام اموالتان را بدهید و بروید. بعد از این هر کسی به یک جا رفت. یکی به بسیج، یکی ژاندارمری، یکی جهاد، یکی سپاه و هر کسی در ارگانی مشغول شد.

حاج قاسم صادقی نایب‌الزیاره شهید ضرغام

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۱۳

از راست به چپ

■ ۱- از بناهای تاریخی و ارزشمند شهر تبریز- میکروسکوپ ■ ۲- ورزش اول ترکمن‌صحرا- مشهور ■ ۳- جنس به ظاهر قوی- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا- ستاره‌ای کم نور در دب اصغر ■ ۴- دستبند- نماز یک رکعتی- صندوقچه ■ ۵- صدمه- نماد لاغری- ادب- خانه ■ ۶- تجملی- ضرر- برگ برنده- محور خانواده ■ ۷- چین و شکن- خالق سبک‌شناسی- تالانک ■ ۸- رشته‌ای از ورزش دوومیدانی ■ ۹- نام قدیم ژاپن- زمین شوره‌زار- از انجیل‌ها ■ ۱۰- تصدیق انگلیسی- سرمربی فوتبال آلمان- ینبوع- سنبیل ■ ۱۱- بی دینی- گوشه‌ای که در آخر افشاری نواخته می‌شود- یزدان- پسوند شباهت ■ ۱۲- ایتالیای باستان- حیله- آبادی کوچک وسط صحرا ■ ۱۳- زندان- از فرزندان نوح- دوستی ■ ۱۴- ساییدگی مفاصل- این هم از رشته‌های ورزش دوومیدانی است ■ ۱۵- ژتون- کارگردان فیلم مشهور همشهری کین

از بالا به پایین

■ ۱- خاک کوزه‌گری- به علم نحوه پرواز و اثر پرتابه‌ها به ویژه موشک و بمب گفته می‌شود- استخوان پا ■ ۲- حصه و بهره- آدم‌های عصبانی از آن درمی‌روند- متضاد حضر- راه شاعرانه ■ ۳- تهی- روحانی مصری- قریه ■ ۴- تکرارحرفی- از نام‌های انسان در قرآن- سفیدموی شاهنامه- گناهکار ■ ۵- نوعی هواپیما و سگ- درخت میوه‌دار- فرزندزاده ■ ۶- دسته هاون- لقب معصوم به معنی درخشان- اراده- طلا ■ ۷- رنج و ناخوشی- غلاف شمشیر- بنده ■ ۸- حرف دهن کجی- در قدیم به آن وزارت داخله می‌گفتند- قلب دوم ■ ۹- از دانه‌های روغنی- مقابل زنگی- درخت آزاده ■ ۱۰- گل محمدی- حرف بی پرده- مانند- بین پیچ و مهره ■ ۱۱- آدم سختگیر و جدی- سالن- نام دوازده تن از فراعنه مصر ■ ۱۲- پارسا- نقره- سیاهی جسم که دور به نظر آید- نفس خسته ■ ۱۳- شهر مقدس برهماییان- شتر بدون کوهان- نویسنده بینوایان ■ ۱۴- خار سر دیوار- پایه ساختمان- شجاع- عقاب سیاه ■ ۱۵- صدا و آواز- چند تا انشعاب- ترش و شیرین

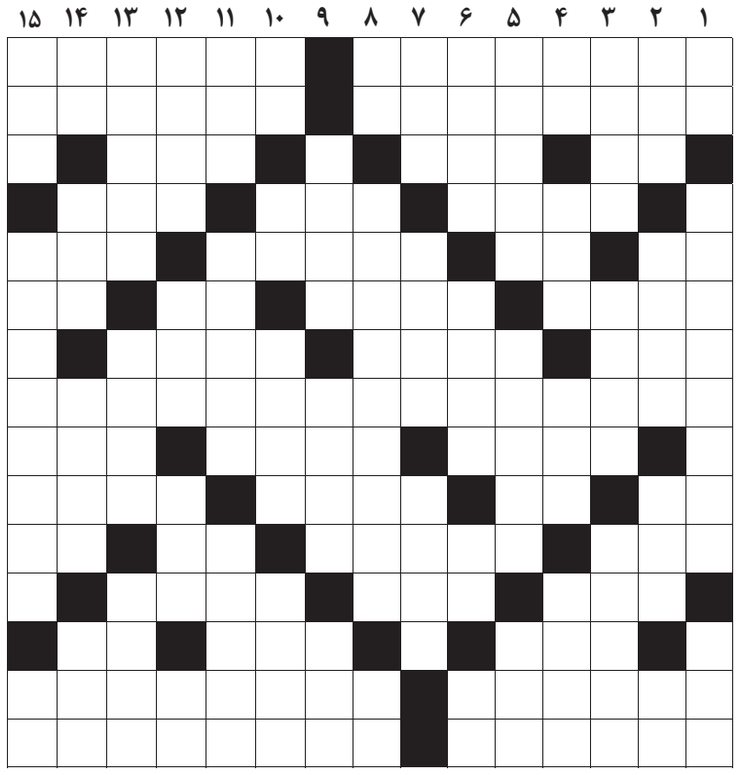

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۲						
				۷	۹	۸		
		۴	۶			۷	۲	
۶					۱			
	۷	۱				۲		
	۹				۶		۵	
۳								۹
			۵	۴	۸			۱
								۲

۸	۹	۶	۸	۶	۳	۷	۹	۱
۱	۸	۳	۷	۹	۹	۶	۶	۹
۶	۷	۹	۹	۶	۱	۸	۹	۳
۷	۹	۱	۶	۹	۳	۸	۶	۹
۶	۶	۹	۳	۹	۸	۱	۸	۷
۸	۳	۹	۱	۷	۶	۹	۹	۶
۳	۹	۸	۹	۱	۶	۹	۷	۶
۹	۱	۷	۶	۸	۹	۶	۳	۹
۹	۶	۶	۹	۳	۷	۹	۱	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۱۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ن	ه	ا	و	ن	د	■	ک	ا	ت	ا	ر	ا	ک	ت
۲	ا	ش	ت	ر	ا	■	ک	ل	س	■	س	م	ی	ر	ا
۳	ر	ت	■	ا	پ	ی	د	م	ی	ک	■	د	ا	ی	ی
۴	ن	ا	م	■	ل	و	ک	■	د	ه	ر	■	ب	ک	ت
۵	چ	د	ی	د	■	ا	ن	س	■	ک	ی	و	■	ت	ا
۶	ک	■	ا	م	ا	ن	■	ک	ا	ش	ا	ن	ه	■	ن
۷	■	چ	ن	ی	ن	■	ف	و	ک	ا	■	ک	ل	ن	ی
۸	ا	پ	ک	■	س	ک	ز	■	ن	ن	ر	■	س	ر	ک
۹	ف	ر	و	غ	■	د	م	د	ه	■	ا	و	ی	س	■
۱۰	ر	■	پ	ا	د	ب	ا	ن	■	و	ز	ا	ن	■	ن
۱۱	ا	ر	■	ر	ا	س	ا	■	ا	د	ر	■	ک	د	ی
۱۲	س	ی	ک	■	ت	ن	ک	■	ر	ز	م	■	ی	ا	م
۱۳	ی	ش	م	ی	■	و	ا	ر	ی	ا	ن	س	■	ل	ر
۱۴	ا	ت	ر	ا	ر	■	ل	ل	ی	ک	■	ک	م	ب	و
۱۵	پ	ر	و	ن	ش	ا	م	ه	■	ف	ر	ا	م	ر	ز